

ویژگی‌های رفتاری اختلال شخصیت خودشیفته از نگاه روان‌شناسی و آموزه‌های اسلامی

محسن حسن‌وندی^{۱*}، مهدی اکبرنژاد^۲، سهراب مروتی^۲، اسحق رحیمیان بوگر^۳

چکیده

هدف: اختلال شخصیت خودشیفته یکی از انواع ده‌گانه اختلال شخصیت است که با ویژگی اصلی الگوی نافذی از خودبزرگ‌بینی (در عالم خیال یا رفتار)، نیاز به تحسین و فقدان همدلی تعریف می‌شود؛ علاوه بر این، ویژگی‌های دیگری برای این نوع اختلال مطرح شده است که همه تحت عنوان ویژگی‌های تشخیصی شناخته می‌شوند. در متون روان‌شناسی، مجموعه این ویژگی‌ها در دو دسته ویژگی‌های نگرشی و ویژگی‌های رفتاری تعریف می‌شوند. هدف این پژوهش بررسی و بازتعریف ویژگی‌های رفتاری افراد مبتلا به اختلال شخصیت خودشیفته بود.

مواد و روش‌ها: روش انجام این پژوهش توصیفی، تحلیل محتوا و از سنخ مطالعات میان‌رشته‌ای بود که از نگاه روان‌شناسی و قرآن و حدیث انجام گرفت؛ در گردآوری داده‌های آن نیز از شیوه کتابخانه‌ای استفاده شد.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان داد که ویژگی‌های خودبزرگ‌بینی، بی‌شرمی، حسادت، خودنمایی، خودمحوری، قدرت‌گرایی، تحقیر و استعمار دیگران جزو ویژگی‌های رفتاری این اختلال است که در روان‌شناسی و آموزه‌های اسلامی مورد توجه قرار گرفته‌اند.

نتیجه‌گیری: نتایج پژوهش نشان داد که اختلال شخصیت خودشیفته دارای مجموعه‌ای از ویژگی‌های رفتاری است که هم در ارتباط با خود فرد خودشیفته و هم در ارتباط با دیگران تظاهر می‌یابد. هرچند که در رویکرد دینی، اختلال شخصیت و ویژگی‌های آن چیزی فراتر از آن است که در روان‌شناسی مطرح می‌شود، با این حال با تتبع در آیات و روایات و مطابقت با مبانی روان‌شناختی، مجموعه‌ای از ویژگی‌ها به دست آمد که در هر دو جهت دینی و روان‌شناختی آن به عنوان ویژگی‌های رفتاری افراد خودشیفته، اشاره و تبیین شده است.

کلمات کلیدی: اختلال شخصیت خودشیفته، خودشیفتگی، روان‌شناسی، روایات، قرآن، ویژگی‌های رفتاری

۱. نویسنده مسئول، دانش‌آموخته دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران hasanvafa88@yahoo.com

۲. استاد گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران

۳. دانشیار گروه روان‌شناسی بالینی، دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران

مقدمه

اختلال شخصیت، یکی از انواع اختلال‌های مربوط به روان است که هم نگرش و هم رفتار فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ بدین معنا که هم نگرش و هم رفتار او آسیب‌زده و ناسالم می‌شود. از این‌رو هم در ارتباط با خود و هم در ارتباط با دیگران دچار مشکل می‌شود. یکی از انواع این اختلالات، اختلال شخصیت خودشیفته است که در متن تجدیدنظرشده راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی در کنار ۹ اختلال شخصیت دیگر و با ویژگی‌های ذیل مطرح شده است: (۱) احساس خودبزرگ‌بینی به صورت مهم‌پنداشتن خود داشته باشد.

(۲) با خیال‌پردازی‌هایی در زمینه موفقیت بی‌حد و حصر، قدرت، هوش و استعداد، زیبایی یا عشق ایدئال، اشتغال ذهنی دارد.

(۳) معتقد است که خاص و بی‌همتا است و فقط افراد یا مؤسسات خاص یا عالی‌رتبه، قادر به درک وی هستند و باید فقط با آن‌ها رابطه داشته باشد.

(۴) نیازمند تحسین افراطی است.

(۵) وجود احساس محق بودن یعنی به شکل نامعقولی انتظار داشته باشد برخوردی بسیار مطلوب با وی صورت گیرد یا افراد، بی‌چون و چرا تسلیم خواسته‌هایش شوند.

(۶) در روابط بین‌فردی استثمارگر است یعنی از دیگران برای رسیدن به اهداف خود سوءاستفاده می‌کند.

(۷) فقدان همدلی، تمایلی برای درک یا شناخت احساس‌ها و نیازهای دیگران ندارد.

(۸) اغلب به دیگران حسادت می‌ورزد یا معتقد است دیگران به وی حسادت می‌کنند.

(۹) رفتارها یا نگرش‌های پرنخوت و متکبرانه نشان می‌دهد. [۱] در مطالعات روان‌شناختی در کنار این ویژگی‌ها، ویژگی‌های دیگری نیز مطرح شده است که در یک تقسیم‌بندی می‌توان

آنها را در دو گروه ویژگی‌های نگرشی و ویژگی‌های رفتاری مطالعه کرد. نگرش، یک امر درونی است که بیانگر طرز تلقی فرد از خود و دیگران است و در قالب رفتار بروز و ظهور می‌یابد؛ البته این بدان معنا نیست که همیشه نوعی نگرش به رفتاری خاص منجر شود بلکه بعضی مواقع نیز نگرش و رفتار، منطبق و مطابق با هم نیستند. به هر حال، شخصیت خودشیفته با رفتار خود از نگرش به خود و دیگران پرده‌برداری می‌کند. آنچه با عنوان ویژگی‌های رفتاری شخصیت خودشیفته مورد بحث قرار خواهد گرفت برون‌داد نگرش اوست؛ یعنی مجموعه رفتارهایی که در ارتباط با خود و دیگران تظاهر می‌یابد و غالباً با آن نیز تعریف و شناخته می‌شود که در این پژوهش به بحث و بررسی پیرامون آنها پرداخته می‌شود.

۲. یافته‌ها

۲-۱. خودبزرگ‌بینی

همچنان که در آخرین نسخه (ویرایش پنجم) از راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی تأکید شده است، داشتن احساس خودبزرگ‌بینانه از خود، مهم‌ترین ویژگی مشترک تیپ‌های شخصیت خودشیفته به‌شمار می‌آید. این امر تا بدان جاست که خودشیفتگی، معنایی معادل خودبزرگ‌بینی یافته است. از همین رو است که کارن هورنای، معنای واقعی خودشیفتگی را احساس خودبزرگ‌بینی دانسته است [۲].

بر اساس مطالعات روان‌شناختی، احساس خودبزرگ‌بینی در قیاس با دیگران معنا پیدا می‌کند که در پرتو آن، تصور شخص بر آن است که نسبت به دیگران از برتری ویژه‌ای برخوردار است و دیگران موظف هستند که حق این برتری را ادا کنند؛ حتی زمانی که برای درمان به پزشک مراجعه می‌کند، خودبزرگ‌بینی او متورم‌تر می‌شود: «او باور دارد که فردی خاص و بسیار خوشحال است که با یک روان‌پزشک ملاقات می‌کند؛ زیرا فکر می‌کند فقط یک نفر با مدرک پزشکی ممکن است بتواند او را

درک کند.» [۳] دیگران کوچک‌تر و ناتوان‌تر از آن هستند که بتوانند او را درک کنند و به بزرگی او پی ببرند.

حاصل چنین تصویری از خود، رفتار تحقیرآمیز با دیگران است زیرا آن‌ها تصویری اغراق‌آمیز از خود دارند؛ به همین دلیل در درجه اول، خود را برتر از دیگران می‌پندارند و در درجه دوم، به‌عنوان راهبردی دفاعی نسبت به این تصور خودبزرگ‌بینانه از خود، دیگران را به دیده حقارت می‌نگرند. «در نظر آن‌ها، سایرین صرفاً حکم زنبورهای عسل کارگری را دارند که تنها لیاقت اجرای فرمان‌ها و ایده‌های آن‌ها را دارند و شایسته داشتن فکر و ایده از خود نیستند چه رسد به آنکه بخواهند زندگی‌ای مستقل از نقشه‌ها و خواسته‌های آن‌ها داشته باشند.» [۳] به دلیل این قیاس و برتر دیدن خود نسبت به دیگران است که از نظر افراد خودشیفته «اگر ارزش شخص دیگری افزایش یابد، اعتبار آن‌ها به‌طور خودکار کاهش می‌یابد. از طرف دیگر، اگر احساس سرافکنندگی کنند، می‌توانند با کم‌ارزش کردن، بی‌حرمتی و تحقیر یک شخص دیگر، دوباره اعتبار خود را به‌دست بیاورند.» [۴]

بر اساس نظرات روان‌شناسان، آن چیزی که در این وضعیت می‌تواند خودشیفته را به دوری از خودبزرگ‌بینی و خودشیفتگی هدایت کند، داشتن احساس شرم است. این احساس و غریزه، نیروی کنترل‌کننده خودبزرگ‌بینی و تعدیل‌کننده آن است. به قول یکی از محققان: «شما را به خودتان، جایی که می‌توانید همه نقص‌ها و خطاهایتان را ببینید، نزدیک می‌کند. به طرز دردناکی از این واقعیت که محدودید و آن اندازه که گاهی احساس می‌کنید، خداگونه نیستید، باخبرتان می‌کند.» [۵]

قرآن کریم، ریشه خودبزرگ‌بینی را تخیل و تصور متورم جاهلانه از خود و داشته‌های خود معرفی می‌کند:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ ءَاتَيْنَهُ اللّٰهَ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبرَاهِيمُ رَبِّیْ اِذْیٰ یُحِیْ وَ اُمِیّتٍ قَالَ اِنَّا اُحِیْ وَ اُمِیّتٍ قَالَ اِبرَاهیمُ فَاِنَّ اللّٰهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَاْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ

الَّذِیْ کَفَرَ وَاٰلِهٖ لَا یَهْدِی الْیَقُوْمَ الظّٰلِمِیْنَ﴾ (بقره، ۲۵۸).
 «آیا از [حال] آن‌کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود [و] بدان می‌نازید و] با ابراهیم درباره پروردگارش محاجّه [می] کرد، خبر نیافتی؟ آن‌گاه که ابراهیم گفت: پروردگار من همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. گفت: من [هم] زنده می‌کنم و [هم] می‌میرانم. ابراهیم گفت: خدا [ی من] خورشید را از خاور برمی‌آورد، تو آن را از باختر برآورد. پس آن‌کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند.»
 نمرود با گفتن ﴿اِنَّا اُحِیْ وَ اُمِیّتٍ﴾ و جای دادن خالق پنداری در موضع مخلوق واقعی، ضمن اینکه خود را در سلک خدای یکتا و هم‌ردیف با او جا می‌زند، به‌تبع آن خود را معبود و شایسته خشوع و خضوع، به‌عنوان اقدامی در راستای ادای حق برتری خود معرفی می‌کند. «محاجه و بگومگویی که بین نمرود و ابراهیم (ع) واقع شده این بود که ابراهیم (ع) فرموده بود که رب من تنها الله است و لاغیر و نمرود در پاسخ گفته بود که خیر، من نیز معبود تو هستم، معبود تو و همه مردم؛ به همین دلیل هنگامی که ابراهیم (ع) علیه ادعای او چنین استدلال کرد که: ﴿رَبِّیْ اِذْیٰ یُحِیْی وَ یُمِیّتِ﴾، «پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند»، او در جواب ابراهیم (ع) گفت: «من زنده می‌کنم و می‌میرانم» و خلاصه، برای خود همان وصفی را ادعا کرده و قائل شده که ابراهیم (ع) آن را وصف پروردگار خود می‌دانست تا آن جناب را مجبور کند به اینکه باید در برابرش خاضع شود و به عبادتش پردازد. آری باید تنها او را بپرستند نه خدا را و نه هیچ آله‌ای دیگر را و به همین دلیل می‌بینیم در پاسخ آن جناب نگفت: ﴿وَ اِنَّا اُحِیْ وَ اُمِیّتٍ﴾ (من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم) و با نیاوردن واو عطف فهماند که اصلاً زنده‌کننده و میراننده منم، نه اینکه خدا هم با من شرکت داشته باشد و نیز نگفت: آلهه نیز زنده می‌کنند و می‌میرانند، چون خود را بزرگ‌ترین آلهه می‌دانست.» [۶]

جمله اِنَّ ءَاتٰیهِ اللّٰهَ الْمُلْکَ بر عزت نفس خودبزرگ‌بینان

ویژگی‌های رفتاری اختلال شخصیت خودشیفته ...

و خودپنداره متورم نمرود از خود، خط بطلان می‌کشد. خودبزرگ‌بینی نمرود، معلول قدرت و پادشاهی اوست که خداوند متعال، آن را از ناحیه خود و موهبتی الهی معرفی می‌کند نه محصول استعداد و لیاقت نمرود.

در ادامه، حضرت ابراهیم (ع) با این حجت که *فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ* و شکست منطقی نمرود در معارضة با آن، عزت‌نفس کاذب و شکننده او را بیش از پیش آشکار می‌کند: *فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ* نمونه دیگری از خودبزرگ‌بینی به‌عنوان مهم‌ترین ویژگی و شاخص بارز خودشیفتگی را می‌توان در آیه ذیل یافت:

وَكَانَ لَهُ تَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا (کهف، ۳۴)

«و برای او میوه فراوان بود. پس به رفیقش - درحالی‌که با او گفت‌وگو می‌کرد- گفت: «مال من از تو بیشتر است و از حیث افراد از تو نیرومندترم.»

عبارت *(أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا)* در آیه فوق، به موضوع خودشیفتگی یکی از دو طرف محاوره اشاره دارد. در این مورد، موضوع خودبزرگ‌بینی و خودشیفتگی فرد، پنداره داشتن ثروت و تعداد نفرات از اولاد و خدم‌وحشم ... است. در اینجا، از آن جهت با عنوان پنداره به مال و نفرات اشاره می‌شود که «گویا خود را در آنچه خدا روزیش کرده - از مال و اولاد - مطلق‌التصرف دیده که احدی در آنچه از او اراده کند نمی‌تواند مزاحمش شود؛ در نتیجه، معتقد شده که به‌راستی مالک آن‌ها است و این پندار تا اینجایش عیبی ندارد ولیکن او در اثر قوت این پندار فراموش کرده که خدا این املاک را به وی تملیک کرده است و الآن باز هم مالک حقیقی هم او است.» [۶]

حضرت علی (ع) در باب آفت خودبزرگ‌بینی و نفی و نهی از آن، به جریان‌شناسی خودشیفتگی قارون و خودبزرگ‌بینی او می‌پردازد:

«وَلَا تَكُونُوا كَالْمُتَكَبِّرِ عَلَى ابْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضَّلَ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ

سَوَى مَا أَلْحَقَتِ الْعِظَمَةُ بِنَفْسِهِ مِنْ عِدَاوَةِ الْحَسَدِ [الْحَسَبِ] وَ قَدَحَتِ الْحَمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْغَضَبِ وَ نَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي أُنْفِهِ مِنْ رِيحِ الْكِبْرِ الَّذِي أَعَقَبَهُ اللَّهُ بِهِ الْبِدَامَةَ» [۷]

«و شما همانند قابیل نباشید که بر برادرش تکبر کرد؛ خدا او را برتری نداد، خویشتن را بزرگ می‌پنداشت و حسادت او را به دشمنی واداشت، تعصب، آتش کینه در دلش شعله‌ور کرد و شیطان باد کبر و غرور در دماغش دمید و سرانجام پشیمان شد.»

از این سخن امام علی (ع) می‌توان به چند نکته کلیدی در رابطه با خودشیفتگی قابیل دست یافت:

الف) خودبزرگ‌بینی، گاهی همراه با فضل و کمالات است و گاهی بدون آن:

«مَنْ غَيْرِ مَا فَضَّلَ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ»

ب) خودبزرگ‌بینی، محصول حسد است:

«سَوَى مَا أَلْحَقَتِ الْعِظَمَةُ بِنَفْسِهِ مِنْ عِدَاوَةِ الْحَسَدِ»

از آن جایی‌که قابیل فاقد کمالات‌های بی‌بیل بود، به او حسادت ورزید و در راستای جبران ضعف و نقص خود و سرپوش گذاشتن بر آن، به تصویر خودبزرگ‌بینانه از خود متوسل می‌شود.

ج) خودبزرگ‌بینی باعث می‌شود که شخص خودشیفته، تصویر ذهنی و خودپنداره غیرواقعی از خود را جایگزین خود واقعی کند و به آن باور یابد؛ این باور به خودپنداره، باعث جزمیت و تعصب به آن می‌گردد و باعث برافروخته‌شدن کینه و نفرت می‌شود:

«وَ قَدَحَتِ الْحَمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْغَضَبِ»

۲-۲. بی‌شرمی

در مطالعات مربوط به خودشیفتگی، هم بر عنصر شرم تأکید شده است و هم بی‌شرمی. گاهی از شرم به‌عنوان یک احساس اثرگذار در شخصیت خودشیفته نام برده شده است و گاهی از

بی‌شرمی؛ اما به نظر می‌رسد که این تعابیر از دو جهت مختلف باشد: آن جایی که بر شرم تأکید شده است مراد لایه‌های زیرین خودشیفتگی و از عوامل به وجودآورنده آن است؛ جرمی هلمز در مورد مراحل بروز و تبدیل خودشیفتگی فرزندان، الگویی شش مرحله‌ای از زندگی هر فرد و نسبت آن با خودشیفتگی مطرح می‌کند که الگویی مبتنی بر سلامت/آسیب‌شناسی خودشیفتگی است و هرکدام از آنها می‌تواند در هر برهه از زندگی فعال شود. سه مرحله اول این الگو با والدین و میزان اثرگذاری نقش تربیتی آن‌ها در خودشیفتگی فرزندان مرتبط است. از میان این سه مرحله نیز مرحله اول آن که مربوط به سال نخست زندگی است، در قالب همدلی، بازتاب احساسات و پاسخگوبودن والدین تعریف می‌شود:

«در اینجا مسئله حیاتی، توانایی هم‌نوایی والدین است؛ یعنی همدلی، بازتاب احساسات و پاسخگوبودن. کودکی که از عشق و سرسپردگی معمول والدین برخوردار است، حس می‌کند فردی خاص و متمایز است و خود را مرکز جهان خویش می‌داند. او موجود حساس متمایزی است که با دیگرانی پاسخگو رابطه دارد. او که می‌داند حرفش برای مراقبش در حکم دستوری واجب‌الاجراست، می‌تواند به تدریج برهه‌هایی از ناکامی و جدایی را تحمل کند. به او کمک می‌شود تا به جهان دست بیازد و مطمئن باشد که با خوشحالی و آغوش باز، پذیرایش هستند. در اینجا است که مبانی عزت‌نفس خوب یا خودشیفتگی سالم پایه‌گذاری می‌شود؛ برعکس و در غیاب هم‌نوایی والدین، کودک احساس خلأ درونی، هراس، بی‌ارزشی و ناتوانی خواهد داشت و گاه‌به‌گاه در خشم و غضبی تسکین‌ناپذیر به سر خواهد برد.» [۸] او در ادامه و در وصف مرحله دوم که عرصه نمایشگری خودشیفتگی سالم است، معتقد است مواردی همچون راه‌رفتن، صحبت‌کردن و کنترل دفع خود از سوی کودک موجب لذت والدین و تأیید و تشویق آن‌ها نسبت به او می‌شود. این در صورتی است که والدین او

از وضعیت نرمال روحی و روانی برخوردار باشند اما چنانچه والدینی افسرده، مضطرب و پرخاشگر در پیش روی خود ببینند که نیاز او را به تأیید و تشویق به‌درستی پاسخ نداده و بلکه تحقیر نمایند، این امر منجر به بروز شرم و سرخوردگی از خود می‌شود که هردوی این موارد از ویژگی‌های خودشیفتگانی است که تجربه درک زخم خودشیفتگی بر خودشیفتگی خود نیز دارند [۸].

بسیاری از والدین به دلیل احساس تنهایی و اضطراب و به نام عشق و محبت، به کنترل افراطی فرزندان خود می‌پردازند. کنترل فرزند، صرف تحت‌نظر داشتن، مراقب و پاییدن او نیست. «از روش‌های رایج برای کنترل فرزند، ایجاد احساس شرم و گناه در اوست؛ یعنی اگر فرزند آنچه را مطابق خواسته و صلاح مادر است، انجام ندهد، مادر با بیان عباراتی از این دست که در حقیقت چیزی جز استفاده ابزاری از عشق نیست، فرزند را شرمسار می‌کند و به اطاعت از خود وامی‌دارد؛ چرا به حرف‌هایم توجه نمی‌کنی؟ چرا نمی‌خواهی مثل آدم بزرگی رفتار کنی؟ و ...» [۹]. مادر با گفتن این‌گونه عبارات در واقع انتظارات و خواسته‌های خود را از فرزندش مطرح می‌کند و با مجاب‌کردن فرزند به اینکه باید مطابق میل او رفتار کند، سلطه‌جویی و کنترل خود را عملی می‌کند. فرزند با شنیدن این‌گونه حرف‌ها از ناحیه مادر، احساس شرم می‌کند و چه بسا با بررسی وضعیت خود و تأیید حرف‌های مادر، هم بر احساس شرم او افزوده شود و هم احساس حقارت کند. در این حالت است که فرزند به راهبردهای دفاعی در برابر این احساس شرم و حقارت متوسل می‌شود؛ از جمله مهم‌ترین این راهبردها می‌توان به تلاش برای کسب قدرت اشاره کرد که در نهایت فرد را به خودشیفتگی می‌کشاند. الکساندر لون در رابطه با نقش قدرت در خودشیفتگی آورده است: «قدرت در ذهن انسان رسوخ و خودآگاه او را متورم می‌کند و فرد را به خودشیفتگی مبتلا می‌سازد.» [۱۰]

ویژگی‌های رفتاری اختلال شخصیت خودشیفته ...

نهایت آنکه به قول جوزف بارگو: «تلاش‌هایی که برای اجتناب از احساس شرم و حقارت صورت می‌گیرد، نقشی اساسی در خودشیفتگی دارند.» [۱۱] و به قول موريسن: «احساس شرم، زیرلایه خودشیفتگی است.» [۱۱]

در مقابل افرادی که شرم را ویژگی و زیرلایه خودشیفتگی می‌دانند، سایمون بر ویژگی بی‌شرمی خودشیفته تأکید دارد: «خودشیفته‌ها بی‌شرم‌اند. این ویژگی تعیین‌کننده خودشیفتگی است. خودشیفته به واسطه بی‌شرم‌بودنش مجبور نیست به کارهای خودش فکر کند؛ خودشیفته به واسطه بی‌شرم‌بودنش مجبور نیست محدودیت‌ها و انسانیتش را بپذیرد. این ویژگی، سپری نفوذناپذیر می‌سازد. آن‌ها مجبور نیستند اشتباهاتشان را بپذیرند، مجبور نیستند بپذیرند که به اندازه کافی خوب نیستند، مجبور نیستند عذرخواهی کنند و آشکارتر از همه، موقعیت برتر خود را به دیگران بدهند.» [۵]

۳-۲. فقدان همدلی

هرچند که مؤلفه فقدان همدلی از ویژگی‌های اصلی شخصیت ضداجتماعی است، با این حال باید توجه داشت که شخصیت خودشیفته نیز درجاتی از فقدان همدلی را از خود نشان می‌دهد. «یکی از عناصر مهارت میان‌فردی، شامل همدلی است؛ یعنی دانستن اینکه دیگران چه احساسی دارند. در بیشتر اختلال‌های شخصیت، فقدان همدلی^۱ دیده می‌شود به طوری که فرد یا احساسات دیگران را نادرست تعبیر می‌کند یا آنکه نسبت به احساسات آنها بی‌توجه است.» [۱۲] همدلی و هم‌احساسی، درک احساسات و عواطف دیگران از قبیل غم، خشم، ترس و ... است، بدون ازدست‌دادن و جایگزینی احساسات خود به جای آن؛ یعنی آنچه طرف مقابل از احساسات خود درک می‌کند، ما هم درک کنیم، بدون آنکه احساسات شخصی خود را از دست بدهیم یا آنکه درک از

احساسات طرف مقابل را جایگزین آن کنیم. «برای این که انسان بتواند احساسات و نیازهای عاطفی دیگران را درک کند، باید توانایی درک احساسات و عواطف خود را داشته باشد که فرد خودشیفته، فاقد آن است.» [۱۰]

اگر گفته شود که چرا افراد خودشیفته، از احساسات و عواطف و به خصوص ناتوان در درک احساسات و عواطف خود بیگانه هستند، مطابق با نظر برخی روان‌شناسان می‌توان گفت که عواطف و احساسات، مربوط به خود واقعی (self) و بدنی فرد است؛ حال آنکه فرد خودشیفته به دلیل ایجاد تصویر ذهنی (Self-image) کاذب و متورم از خود و انس با آن، با خود واقعی بیگانه است و این بی‌توجهی به احساسات بدن دلیل است که آسیب و خطری برای خود بزرگ‌بینی آن‌ها می‌باشد و سد راه تأمین خواسته‌های ناشی از خودشیفتگی آن‌ها است و به همین دلیل مدام در تلاش برای نفی و سرکوب احساسات خود هستند. «نفی و انکار احساسات (feelings) که ویژگی تمام مبتلایان به خودشیفتگی است، بیش از همه در نحوه رفتار این افراد نسبت به دیگران تجلی دارد؛ فرد خودشیفته می‌تواند در مورد دیگران، بی‌رحم، استثمارگر، آزاردهنده و ویرانگر باشد و این به این دلیل است که او نسبت به احساسات و رنج‌های آنان بی‌تفاوت و تأثیرناپذیر است؛ بی‌تفاوتی و تأثیرناپذیری نسبت به احساسات دیگران از بی‌تفاوتی آنان نسبت به احساسات خودشان سرچشمه می‌گیرد.» [۱۰] «انکار شامل همه احساسات انسانی می‌شود اما بیش از همه متوجه ترس و درد و رنج است. ابراز ترس و اندوه موجب می‌شود که فرد به زعم خود آسیب‌پذیر شود؛ در واقع، بروز غم و اندوه باعث می‌شود که احساس کمبود به وجود آید و منتهی به نیازمندی شود. نیازمند به کسی بودن و مشتاق دیگران بودن در قضاوت ناخودآگاه فرد خودشیفته، انسان را نسبت به تحقیر یا احتمالاً طرد دیگران، آسیب‌پذیر می‌کند اما وقتی نیازی مطرح نشود یا اشتیاقی در بین نباشد، به فرد خودشیفته در

1. Empathy

برابر صدمات احتمالی، آسیبی وارد نمی‌شود. انکار ترس نیز روند مشابهی را دنبال می‌کند؛ اگر کسی احساس ترس نکند، احساس آسیب‌پذیری نیز وجود ندارد و خطر احتمالی نیز در کار نیست.» [۱۰]

با این همه، علی‌رغم فقدان همدلی در افراد خودشیفته، در مقابل، آدم‌های هم‌دل، هدف‌هایی عالی برای آن‌ها به شمار می‌آیند: «زیبایی درونی آن‌ها، مرزهای ضعیفشان، نیروی درونی آسیب‌پذیر می‌شود و نیاز شدیدشان به ارتباط، آن‌ها را به معدن طلائی برای پاسخگویی به نیاز بیمارگونه به توجه و تحسین خودشیفته تبدیل می‌کند. خودشیفته برای این‌که بر آدم هم‌دل غلبه کند، فقط باید سیستم عاطفی او را بمباران و بعد وادارش کند که برای تحقق خواسته‌هایش به او کمک کند. برای اداره کردن درست دنیای درونی اغلب پراشوب آدم همدل، به مهارت و حمایت بسیار زیادی نیاز است. در بسیاری از خانواده‌ها به‌ویژه خانواده‌های محتاط، سنتی یا فحاش، ممکن است نیاز آدم همدل به درک و حمایت عمیق، نادیده گرفته شود؛ حتی بدتر از این، ممکن است آن‌ها به‌ویژه مردها، از عطفشان خجالت بکشند. این نیازهای بی‌پاسخ‌مانده و ناتوانی برای جان سالم به دربردن از توفان‌های عاطفی می‌تواند سبب شود که آدم‌های همدل، اعتماد به نفس اندک و تمنای مقاومت‌ناپذیری برای عشق داشته باشند و چرایی‌اش را نیز به‌راستی ندانند. خودشیفته این موضوع را بو می‌کشد؛ درست مثل کوسه‌ای که خون را بو می‌کشد و در آن شیرجه می‌رود. جذابیت خودشیفته ممکن است برای آدم همدل سُکراور و وسوسه‌انگیز باشد. خودشیفته می‌تواند برای آدم همدل چارچوب فراهم کند ولو این‌که این چارچوب ظالمانه باشد و خودشیفته بیشترین سود را از آن ببرد.» [۵]

مطابق با مبانی اسلامی، برای اینکه بتوان احساسات دیگران را درک کرد ابتدا باید خود را در جایگاه و شرایط آنان قرار دهیم و به اصطلاح معمول، از زاویه دید آن‌ها و با عینک آن‌ها بنگریم:

«يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ فَأَجِيبْ لِغَيْرِكَ مَا تَحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا وَ لَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تَحِبُّ أَنْ تَظْلِمَ وَ أَحْسِنْ كَمَا تَحِبُّ أَنْ يَحْسِنَ إِلَيْكَ وَ اسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ وَ ارْضُ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ وَ لَا تَقِلْ مَا لَا تَعْلِمُ وَ إِنْ قَلَّ مَا تَعْلِمُ وَ لَا تَقِلْ مَا لَا تَحِبُّ أَنْ يَقَالَ لَكَ» [۷].

«ای پسر! نفس خود را میزان میان خود و دیگران قرار ده پس آنچه را برای خود دوست داری، برای دیگران نیز دوست بدار و آنچه را برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران مپسند؛ ستم روا مدار آن‌گونه که دوست نداری به تو ستم شود، نیکوکار باش آن‌گونه که دوست داری به تو نیکی کنند و آنچه را برای دیگران زشت می‌داری، برای خود نیز زشت بشمار و چیزی را برای مردم رضایت بده که برای خود می‌پسندی؛ آنچه نمی‌دانی نگو گرچه آنچه را می‌دانی اندک است؛ آنچه را دوست نداری به تو نسبت دهند، درباره دیگران مگو.»

خوب شنیدن یکی از ابزارهای درک و تجربه عواطف و احساسات دیگران است؛ بدین معنا که زمانی به ابزار احساسات خود می‌پردازند، به‌دقت به آن‌ها توجه کنیم و گوش خوبی برای شنیدن احساسات آن‌ها باشیم:

﴿قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ﴾ (توبه، ۶۱)

پیامبر اکرم (ص) علاوه بر اینکه خود متصف به این وصف است، یکی از ویژگی‌های رفتاری مؤمن را به‌عنوان شخصیت سالم و بهنجار، خوب گوش دادن به کلام دیگران معرفی می‌کند:

«مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ حُسْنُ الْحَدِيثِ إِذَا حَدِيثٌ وَ حُسْنُ الْإِسْتِمَاعِ إِذَا حَدِيثٌ» [۱۳]

«از اخلاق مؤمن آن است که هرگاه سخن می‌گوید، نیکو گوید و هرگاه با او سخن گویند، نیکو گوش می‌دهد.»

اما درک احساسات دیگران منحصر در گوش دادن بدان‌ها نیست زیرا گاهی ممکن است که طرف مقابل به دلایل مختلف

ویژگی‌های رفتاری اختلال شخصیت خودشیفته ...

عاجز از سخن گفتن باشد و احساسات خود را به زبان نیاورد که در این صورت می‌توان از حالات او بدانها پی برده و با او همذات‌پنداری کرد:

«مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلْتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ» [۷]

«کسی چیزی را در دل پنهان نکرد جز آن‌که در لغزش‌های زبان و رنگ رخسارش، آشکار خواهد گشت.»

اصولاً شنیدن، یا برای جواب دادن به طرف مقابل است یا برای درک کردن او. آن‌چه در این زمینه در ارتباط با همدلی معنا می‌یابد آن است که در افراد خودشیفته به دلیل فقدان همدلی، شنیدن و درک کردن طرف مقابل جایگاهی ندارد البته همه موارد فوق منوط به آن است که دیگران را دوست داشته باشیم و رنج آن‌ها را رنج خود بدانیم:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (توبه، ۱۲۸)

«قطعاً، برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است.»

اما آیا شخصیتی که دارای اختلال خودشیفتگی است، قادر است چنین باشد؟ قطعاً جواب منفی است؛ همه موارد فوق درباره کسی صادق است که از سلامت شخصیت برخوردار است؛ شخصی که دارای اختلال شخصیت خودشیفته است، فاقد همدلی است، نه می‌تواند خود را در موضع دیگران قرار دهد، نه به ابراز احساسات دیگران توجه کند و نه اصلاً درک احساسات دیگران برای او اهمیت داشته باشد.

در مقام سبب‌شناسی، فقدان همدلی در شخصیت خودشیفته می‌توان گفت که آنچه باعث ایجاد و تثبیت چنین خصیصه‌ای در او می‌شود، یکی خودمحوری اوست و دیگر آن‌که با درد و رنج میانه‌ای ندارد؛ خودمحوری، نقطه مقابل حساسیت و داشتن دغدغه نسبت به دیگران است. «خودمحوری خودشیفته‌ها

مانع از آن می‌شود که آنان علاقه‌ای به دنیای درونی دیگران نشان دهند یا اجازه دهند دیگران برای مدتی طولانی درباره خودشان صحبت کنند.» [۳]

۲-۴. حسادت

در DSM-5، حسادت^۱ به‌عنوان یکی از ملاک‌های اصلی تشخیصی اختلال شخصیت خودشیفته معرفی شده است. در این رابطه، هر دو جهت حسادت، مورد تأکید قرار گرفته است: «این افراد اغلب به دیگران حسادت می‌ورزند یا بر این باورند که دیگران به آن‌ها حسادت می‌کنند. آن‌ها ممکن است به موفقیت‌ها یا داشته‌های دیگران حسادت کنند، با این احساس که خودشان بیشتر سزاوار آن پیشرفت، تحسین یا دارایی هستند. آن‌ها ممکن است نقش دیگران را با بی‌رحمی، بی‌ارزش کنند، به‌ویژه هنگامی که آن افراد برای دستاوردهای خود مورد قدردانی یا تحسین قرار گرفته‌اند.» [۱] آنچه از این عبارات به‌دست می‌آید آن است که حسادت، محصول جنبه بزرگ‌بینی خودشیفته است؛ بدین معنا که آنچه باعث ایجاد شعله‌های سرد حسادت در فرد خودشیفته می‌شود، خودبزرگ‌بینی و برتری‌جویی اوست؛ از آن‌جا که دیگران را رقیب متجاوز خود می‌پندارد، موفقیت آن‌ها را ضربه‌ای به برتری خود می‌داند که با نپذیرفتن و ابراز حسادت به مقابله آن برمی‌خیزد اما بعضی بر این باور رایج در مباحث خودشیفتگی ایراد گرفته و نظر دیگری را مطرح کرده‌اند. زلاتان کریزان^۲ از جمله این محققان است که در این رابطه معتقد است که حسادت از بزرگ‌منشی خودشیفته سرچشمه نمی‌گیرد بلکه بالعکس، از جهت آسیب‌پذیری خودشیفتگی به وجود می‌آید. او معتقد است خودشیفتگانی که خودبزرگ‌بینی از خود نشان می‌دهند، به دلیل احساس متورم برتری کمتر

1. Envy

2. Zlatan Krizan

مستعد حسادت هستند [۱۴]. او در این باره می‌گوید که خودشیفتگی خودبزرگ‌بین موجب تکبر و خودبینی‌های بالنده می‌شود بنابراین، ما انتظار داریم که افراد خودبزرگ‌بین به ندرت با موقعیت‌هایی مواجه شوند که در آن دیگران را بهتر از خود بدانند؛ در نتیجه، افرادی که دارای خودشیفتگی خودبزرگ‌بین هستند، کمتر حسادت را در زندگی روزمره تجربه می‌کنند [۱۴]. در حقیقت منظور او آن است که آنچه باعث ایجاد حسادت در فرد خودشیفته می‌شود، ضعف و احساس حقارت است که در خودشیفته‌های آسیب‌پذیر دیده می‌شود و نه در خودشیفته‌های خودبزرگ‌بین. او در تبیین نظر خود به دیدگاه سندی هاچکس استناد می‌کند که می‌گوید: «اعتراف به حسادت به معنای تصدیق حقیر بودن است، کاری که هیچ خودشیفته خوبی انجام نمی‌دهد.» [۴]

اما مطابق با آموزه‌های اسلامی، گاهی حسادت، معلول خودبزرگ‌بینی و فقدان عزت‌نفس واقعی است. برادران حضرت یوسف (ع) از آن رو که خود را برتر از او می‌دانستند، به وجود ایشان و رفتارهای پدر خود با او حسادت می‌ورزیدند:

﴿إِذِ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (یوسف، ۸)

«هنگامی که [برادران او] گفتند: یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما - که جمعی نیرومند هستیم - دوست داشتنی‌ترند. قطعاً پدر ما در گمراهی آشکاری است.»

آن‌ها با گفتن ﴿لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا﴾ حسادت خود را نسبت به حضرت یوسف (ع) و برادرش و همچنین رابطه محبت‌آمیز حضرت یعقوب (ع) با آن دو ابراز می‌دارند. استدلال آن‌ها هم به برتری خود با عبارت ﴿وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ﴾ شیوه‌ای است برای مقابله با احساس حقارت ناشی از عطف محبت و توجه کمتر پدر به خود.^۱ آن‌ها با طرح اینکه پدرشان در نوع برخورد

با فرزندان در گمراهی است: **إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ** بر این مسئله تأکید می‌کنند که علت این که کمتر مورد توجه پدر هستند آن است که آنان فراتر از درک پدر هستند و او به این شایستگی و عصبه‌بودن آن‌ها وقوف ندارد. آیه بعدی، حسادت آنان و تلاش عملی در راستای جلب محبت و توجه پدر را بیشتر روشن می‌سازد:

﴿اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ﴾ (یوسف، ۹)

«یکی گفت: یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید تا توجه پدرتان معطوف شما گردد و پس از او مردمی شایسته باشید.»

مطابق این آیه، حسادت برادران که به اوج خود رسیده، با کینه همراه می‌گردد و باعث می‌شود تا نسبت به حضرت یوسف (ع) توطئه قتل و شکنجه را در پیش گیرند: ﴿اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ﴾

۵-۲. خودنمایی

«از چشم‌انداز روان‌کاوانه، مضمونی [بن‌مایه‌ای] که در تمام زیرگونه‌های بیماران نارسیست مشترک است، نگرانی‌شان درباره دیده شدن توسط دیگران و نحوه مواجهه‌شان با کسانی است که آنان را می‌بینند.» [۱۵] شخصیت‌های خودشیفته همچون شخصیت‌های نمایشی تمایل دارند که دیده شوند و در مرکز توجه قرار گیرند. شخصیت‌نمایشی به‌طور فعال و پیوسته به دنبال جلب توجه دیگران است و این کار را اغلب با هدف سرکوب کردن احساس پوچی و بی‌ارزش بودن «خود» انجام می‌دهد. متخصصان روان‌پویشی معتقدند که شخصیت خودشیفته نیز چنین احساسی از خود دارد و از بزرگ‌نمایی به‌عنوان عملی جبرانی برای مخفی نگاه‌داشتن احساس حقارت خود بهره می‌برد.

در داستان حضرت یوسف (ع)، عبارت ﴿يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ﴾

۱. این موضوع، تصویر ذهنی آن‌ها بوده است و مطابق آن به ارزیابی رویدادهای پیرامون خود می‌پرداختند.

ویژگی‌های رفتاری اختلال شخصیت خودشیفته ...

(یوسف، ۹) بر تلاش برادران او برای خودنمایی و دیده شدن دلالت دارد؛ به عبارتی، آنان با نقشه قتل یوسف (ع) یا دورکردن او از پدر، سعی دارند تا توجه پدر را از او منحرف کنند و خود را مرکز توجه قرار دهند.

۲-۶. خودمحوری

خودمحوری شخص خودشیفته، از خودبرتریینی او نشأت می‌گیرد. «خودمحوری این افراد، آن‌ها را نسبت به حقوق و خرسندی دیگران و حتی گاهی قوانین جامعه، بی تفاوت می‌کند. این افراد برای توجیه اعمالشان اغلب به طرز تهوع‌آوری دلیل تراشی می‌کنند؛ به عبارتی دیگر، دلایلی را برای توجیه بی ملاحظگی و رفتار متکبرانه خود ارائه می‌دهند و به این ترتیب خود را به بهترین شکل ممکن نشان می‌دهند.» [۳]

علامه جعفری ذیل تفسیر خطبه ۸۸ نهج البلاغه، در تعریف و توضیح خودمحوری و زمینه شکل‌گیری آن بر مفهوم روان‌شناختی من (خود) متمرکز شده است. در این رابطه او به دو من قائل است:

الف) من با هویت خود طبیعی محض

ب) من با هویت خود پویا به سوی کمال.

ایشان «من با هویت خود طبیعی محض» را که ملاک همه خوبی‌ها و بدی‌ها و باید‌ها و نبایدها قرار می‌گیرد را بازیگردان خودمحوری انسان‌ها دانسته است:

«اغلب و بلکه به یک اعتبار، همه انسان‌ها ملاک خوبی‌ها، بدی‌ها، حقیقت‌ها، باطل‌ها، زشتی‌ها و زیبایی‌ها را بین خودشان می‌دانند و با این‌گونه تلقی از اصول و قواعدی که مبنای واقعیات را بیان می‌کنند، دور می‌افتند و بلکه با آنها راه تصادم و تضاد پیش می‌گیرند و خود را از اصول و قوانین دور می‌کنند. اغلب به این دلیل که «من»‌های مردم از تهذیب و تخلق به اخلاق والای انسانی برکنار است؛ لذا آن «من» که برای خوبی‌ها، بدی‌ها، حقیقت‌ها، باطل‌ها، زشتی‌ها و

زیبایی‌ها ملاک قرار داده می‌شود، آلوده و ظلمانی و آمیخته به طبیعت محض و دور از رشد است. در این صورت است که گفته می‌شود: فلان شخص خودمحور است.» [۱۶]

در خطبه مذکور مختصات این نوع من که منجر به خودمحوری می‌شود، این‌گونه بیان شده است:

«الْمَعْرُوفِ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا وَالْمُنْكَرِ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا مَفْرَعُهُمْ فِي الْمُعْضَلَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ وَتَعْوِيلُهُمْ فِي الْمُهَمَّاتِ عَلَى آرَائِهِمْ كَأَنَّ كُلَّ امْرِئٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ نَفْسَهُ قَدْ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بِعُرَى ثِقَاتٍ وَ أَسْبَابِ مُجْكَمَاتٍ» [۷]

«الف) نیکی در نظرشان همان است که خود می‌پندارند.

ب) زشتی‌ها همان است که آنها منکرند.

ج) در حل مشکلات به خود پناه می‌برند.

د) در مبهمات، تنها به رأی خود تکیه می‌کنند.

گویا هرکدام امام و راهبر خویش می‌باشند که به دستگیره‌های مطمئن و اسباب محکمی که خود باور دارند، چنگ می‌زنند.»

«این پدیده [خودمحوری] همواره بر مبنای «من هدف و دیگران وسیله» حرکت می‌کند و وجود و بقای آن بدون مبنای مزبور قابل تصور نیست.» [۱۶]

شخصیت خودمحور خود را محور و معیار درستی و نادرستی و خوبی و بدی می‌داند:

«الْمَعْرُوفِ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا وَالْمُنْكَرِ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا» [۷]

«نیکی در نظرشان همان است که می‌پندارند و زشتی‌ها همان است که آنها منکرند.»

خودسری، انتقادناپذیری و بی‌توجهی به ارزش‌ها از جمله پیامدهای خودمحوری شخصیت خودشیفته است. به واسطه خودسری یا خودرأیی صرفاً رأی و نظر خود را درست می‌داند و سعی می‌کند که به هر طریق ممکن آن را بر کرسی نشاند. انتقاد را حمله‌ای خصمانه به خود می‌داند و به ارزش‌های رایج جامعه بی تفاوت است زیرا معیار ارزش، خود اوست و او تعیین‌کننده ارزش و غیرارزش است.

۲-۷. قدرت‌گرایی

افراد خودشیفته، عزت‌نفس واقعی و اعتماد به نفس ندارند؛ احساس حقارت می‌کنند ... اما برای فرار از این اوصاف، دست به شخصیت‌سازی می‌زنند. برای مثال خود را با ارزش و عزتمند جلوه می‌دهند، خود را برتر می‌دانند و خود را عقل کل نشان می‌دهند. همه این موارد را با یک هدف بنیادی انجام می‌دهند و آن عبارت است از سلطه بر دیگران و اعمال قدرت و هر نوع شخصیت‌سازی، با هدف اعمال قدرت و کنترل بر دیگران صورت می‌گیرد. در این رابطه، برای خودشیفتگان دو نقش متصور است: هم کارگردانان خوبی هستند و هم بازیگران خوبی؛ زیرا هم شخصیت‌سازی می‌کنند و هم با آن شخصیت‌ها، ایفای نقش. برای خود نقش می‌آفرینند و خود را بزرگ جلوه می‌دهند؛ حال آنکه خود می‌دانند که چنین نیست. درست به مانند قورباغه‌ای که در هنگام مقابله با دشمن، باد در هیكل می‌اندازد و خود را بزرگ نشان می‌دهد.

تلاش برای کسب قدرت و کنترل و سلطه بر دیگران تا حدودی معلول انکار و سرکوب احساسات است. «از آن‌جا که فرد خودشیفته نیروی کارآمد احساسات را سرکوب می‌کند و از بهره‌گیری از آن محروم است، تلاش می‌کند این کمبود را با کسب قدرت پر کند.» [۱۰] تصور او بر آن است که اگر قدرت لازم را نداشته باشد به ناچار زیر سلطه و قدرت دیگران خواهد بود و این اتفاق به معنی تحقیر تصویر ذهنی او از خود است که با تصویر خود بزرگ‌بینانه از خود در تناقض است؛ به عبارتی، قدرت‌طلبی شخص خودشیفته روشی است برای حفظ و تقویت تصویر ذهنی خود بزرگ‌بینانه از خود. در صورتی که نتواند ابزار قدرت و کنترل را در دست بگیرد، به ابزارهایی همچون خشم، نفرت، تخریب، سرکوب و ... روی می‌آورد.

در اینجا مراد از قدرت، صرفاً قدرت سیاسی یا نظامی نیست بلکه حتی گاه برای نشان دادن قدرت و برتری خود در مدارس و دانشگاه‌های معتبر ثبت‌نام می‌کنند یا اینکه در مشاغل

خاص همچون مشاغل سیاسی به فعالیت می‌پردازند؛ البته نباید از نظر دور داشت که نه تنها خودشیفتگی می‌تواند فرد را به سمت قدرت‌گرایی بکشاند بلکه گاه نیز این قدرت و احساس برتری است که منجر به خودشیفتگی می‌شود. بر همین مبنا است که الکساندر لون در رابطه با نقش قدرت در بروز خودشیفتگی معتقد است که «قدرت در ذهن انسان، رسوخ و خودآگاه او را متورم می‌کند و فرد را به خودشیفتگی مبتلا می‌سازد.» [۱۰]

۲-۸. تحقیر دیگران

افراد خودشیفته، تصویری اغراق‌آمیز از خود دارند. به همین دلیل در درجه اول، خود را برتر از دیگران می‌پندارند و در درجه دوم به عنوان راهبردی دفاعی نسبت به این تصور از خود، به دیگران به دیده حقارت می‌نگرند؛ به عبارت دیگر، بزرگ و برتر نشان دادن خود جزو سلسله نیازهای فرد خودشیفته است که به شیوه‌های مختلف انجام می‌پذیرد که یکی از آنها تحقیر دیگران است. «در نظر آن‌ها سایرین صرفاً حکم زنبور عسل‌های کارگری را دارند که تنها لیاقت اجرای فرمان‌ها و ایده‌های آن‌ها را دارند و شایسته داشتن فکر و ایده از خود نیستند چه رسد به آنکه بخواهند زندگی‌ای مستقل از نقشه‌ها و خواسته‌های آن‌ها داشته باشند. از آن‌جا که دریافت افتخار ارتباط داشتن با این افراد ما را به آن‌ها بدهکار می‌کند، باید برای تسویه حساب خود با آن‌ها، هر نیازشان را به موقع تشخیص دهیم و سریع برآورده کنیم و آن‌ها را از انجام وظایف سطح پایین، معاف کنیم و درعین حال به نحوی خستگی‌ناپذیر برای تحقق شکوهمندی‌شان تلاش کنیم. در واقع، سایر افرادی که در زندگی این افراد هستند، اغلب احساس می‌کنند که جزئی از دارایی آن‌ها هستند و اصلاً برای این وجود دارند که بدون ایجاد احساس گناه در این افراد خودشیفته، مورد استثمار و استفاده آنان قرار گیرند.» [۳]

ویژگی‌های رفتاری اختلال شخصیت خودشیفته ...

اصولاً خودشیفتگی و تحقیر دیگران به هم گره خورده و با هم همبستگی دارند. در حقیقت تحقیر دیگران، راهبردی است برای تقویت خودبزرگ‌بینی و دفاع از آن؛ به همین دلیل آن‌ها در تحقیر دیگران تبحر خاصی دارند و موفقیت در این زمینه باعث به اطاعت درآوردن دیگران می‌شود:

﴿فَاسْتَخِفْ قَوْمَهُ فِاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾ (زخرف، ۵۴)
 «پس قوم خود را سبک مغز یافت [و آنان را فریفت] و اطاعتش کردند زیرا آن‌ها مردمی منحرف بودند.»

شخصیت‌های خودشیفته با شناسایی نقاط ضعف و نقص طرف مقابل و تمرکز بر آن سعی در تحقیر او و بهتر نشان دادن خود دارند. در این رابطه برخورد فرعون با حضرت موسی (ع) را در نظر بگیرید؛ او با هدف تحقیر حضرت موسی (ع) نظرات تحقیرآمیز و نیش‌داری را مطرح می‌کند:

﴿أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَٰذَا الَّذِي هُوَ مِثْلُي وَلَا يُكَادِّ يَبِينُ﴾ (زخرف، ۵۲)
 آیا [نه] من از این کس که خود بی‌مقدار است و نمی‌تواند درست بیان کند بهترم؟»

«فرعون در این آیه شریفه نام موسی (ع) را نبرد و از او به اسم اشاره «هذا- این» تعبیر کرد که این خود نوعی تحقیر و توهین است و همچنین جمله «الَّذِي هُوَ مِثْلِي وَلَا يُكَادِّ يَبِينُ» تحقیر را می‌رساند و علت بهترنبودن موسی را بیان می‌کند.» [۶]

۲-۹. بهره‌کشی از دیگران

تلقی فرد خودشیفته از خود، استثنایی، منحصربه‌فرد، مستحق قوانین خاص، برتر و مافوق قوانین عادی بودن است و در مقابل، تلقی او از دیگران حقارت و ستایشگری است [۱۷]. این نوع طرز تلقی باعث می‌شود که در روابط خود، به دیگران به‌عنوان ابزاری برای متمایزساختن خود و همچنین دست‌یابی به اهداف خویش بنگرد. به عبارت دیگر، فرد خودشیفته از دیگران برای دست‌یابی به اهداف خود سوءاستفاده می‌کند [۱].

از دیدگاه قرآن کریم آنچه باعث استضعاف و بهره‌کشی از دیگران می‌شود، خوی استکباری و خودشیفتگی عده‌ای دیگر است:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضِعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ الْإِثْلِ وَالنَّيْهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا﴾ (سبأ، ۳۳)

«و کسانی که زیردست بودند به کسانی که [ریاست و] برتری داشتند، می‌گویند: [نه] بلکه نیرنگ شب و روز [شما بود] آن‌گاه که ما را وادار می‌کردید که به خدا کافر شویم و برای او همتایانی قرار دهیم.»

بهره‌کشی از دیگران، معمولاً در رابطه با خودشیفته قدرت معنا می‌یابد:

﴿التَّسْلِطِ عَلَى الضَّعِيفِ وَ الْمَمْلُوكِ مِنْ لُزُومِ الْقِدْرَةِ﴾ [۱۸]

مطابق آیه فوق، خداوند متعال از فرعون به‌عنوان شخصی که از طریق فرایند قدرت بر دیگران سلطه می‌راند، یاد کرده است. خودبرتری و بلندپروازی، دسته‌دسته ساختن مردم و تفرقه بین آن‌ها، استضعاف بنی‌اسرائیل، سر بریدن فرزندان ذکور و به بردگی کشاندن زنان آنان، از مظاهر خودشیفتگی فرعون به قدرتش است.

باوجود آن‌که کمتر از نیم قرن است که اختلال خودشیفتگی به‌عنوان یکی از انواع اختلال‌های روانی مورد توجه جدی قرار گرفته است، مشاهدات بالینی و مطالعات نظری ارزشمندی در این خصوص انجام شده و در رشته‌های مختلف روان‌شناسی بالینی، روان‌شناسی شخصیت، روان‌شناسی اجتماعی، روان‌شناسی سیاسی و ... بدان پرداخته می‌شود؛ با این حال، فقدان مطالعات میان‌رشته‌ای روان‌شناسی و آموزه‌های اسلامی در مورد خودشیفتگی، همچون سایر مباحث پزشکی و روان‌پزشکی، مانعی بر سر راه شناخت این اختلال از بعد روان‌شناسی و معارف دینی است. این اثر با هدف برداشتن این‌گونه موانع در مسیر مطالعه تطبیقی روان‌شناسی و قرآن و حدیث در موضوع ویژگی‌های رفتاری شخصیت خودشیفته گام برداشت. هرچند که در DSM-5 نه ملاک تشخیصی برای

که در روان‌شناسی مطرح می‌شود، با این حال با تتبع در آیات و روایات و مطابقه با مبانی روان‌شناختی، ویژگی‌های مذکور به‌دست آمد که در هر دو جهت دینی و روان‌شناختی آن به‌عنوان ویژگی‌های رفتاری افراد خودشیفته مورد اشاره و تبیین قرار گرفته است. این مجموعه ویژگی‌ها در حقیقت تظاهر نگرش فرد نسبت به خود و دیگران است؛ یعنی طرز تلقی‌ای که از خود و دیگران دارد، باعث می‌شود که در ارتباط با خود و دیگران رفتارهای خاصی را مرتکب شود.

شخصیت خودشیفته در نظر گرفته شده است، با این حال با دقت در دیگر منابع مرتبط در این موضوع و همچنین آیات و روایات مجموعه‌ای از ویژگی‌ها به‌دست آمد که در دو دسته ویژگی‌های شناختی و رفتاری تقسیم‌بندی شد که در این پژوهش فقط ۹ ویژگی در بخش ویژگی‌های رفتاری آن تبیین شد و این خود نشان داد که شخصیت خودشیفته، پیچیده‌تر از آن است که در قالب ویژگی‌های نه‌گانه بگنجد و در حصار آن محصور شود؛ هرچند که در رویکرد دینی، اختلال شخصیت خودشیفته و ویژگی‌های آن چیزی فراتر از آن است

References

- The Holy Quran, translated by Mohammad Mahdi Fouladvand.
1. American Psychiatric Association, the revised text of the Diagnostic and Statistical Manual of Mental Disorders (5th edition), translated by Farzin Rezaei and [...others], Tehran, Arjmand, 2014.
 2. Hornay, K, New Ways in Psychoanalysis, translated by Saeed Shamlou, Tehran, Rushd, 2008.
 3. Millon, Theodore, Personality Disorder in modern life, New York, wiley, 2000.
 4. Hotchkiss, Sandy, Why is always about you? The seven deadly sins of narcissism, translated by sahar salehi, karaj, Ravshid, 2020.
 5. Simon, J.H, How To Kill A Narcissist', translated by Niloofar Aghaebrahimi, Tehran, elm pub, 2021.
 6. Tabataba'i, Muhammad Husayn, Tafsir al-Mizan, translated by Muhammad Bagher Mousavi Hamadani, Qom: Islamic Publications Office, 1995.
 7. Seyyed Razi, M, Nahj al-Balagha, translated by Muhammad Dashti, Qom, Al-Hadi Publishing House, 2018.
 8. Holmes, Jeremy, Narcissism, translated by Mahyar Alinaghi, Tehran, Binesh no, 2019.
 9. Mehraban Shahandashti, M, Psychology of Power-Oriented Man, Tehran, Javane Rushd, 2018.
 10. Lowen, Alexander, Narcissism: denial of the trueself, translated by Akbar Bagheri, Tehran, baztab, 2008.
 11. Bargo, Joseph, The Narcissist you know, translated by kourosh kamyab, Tehran, Kargadan, 2021.
 12. Larsen, R. J. Bass, D. M. Personality Psychology: Domains of Knowledge About Human Nature, translated by Farhad Jamehri...[and others], Tehran, Rushd, 2019.
 13. Daylami, Abu Shuja Shirawayh ibn Shahrada, Musnad al-Firdows, Beirut, Dar Al Kotob Al Ilmiyah, 2010.
 14. Krizan, Zlatan, Johar, Omesh, Envy Divides the Two Faces of Narcissism, Journal of Personality, Volume 80, Issue 5, P. 1415-1451, 2012.
 15. Gabbard, G.O. and Crisp, H., Narcissism and its Discontents: Diagnostic Dilemmas and Therapeutic Strategies with Narcissistic Patients, Tehran, Ibn Sina, 2021.
 16. Jafari, Mohammad Taghi, Tarjomah va tafsir-i Nahj al-balaghah, Tehran, daftarnashr Farhange eslami, 2020.
 17. Beck, A. T, Davis, D. D, Freedman, A, Cognitive Therapy of Personality Disorders, translated by Davud Karbalai Mohammad Migouni, Tehran, Arjmand Kitab, 2012.
 18. Tamimi Amodi, A, Ghorrar al-Hekam and Dorrar al-Kalem, corrected by Mahdi Rajaei, Qom, Dar al-Kitab al-Islami, 1990.

Behavioral Characteristics of Narcissistic Personality Disorder From the Point of View of Psychology and Islamic Teachings

Mohsen Hassanvandi^{1*}, Mahdi Akbarnezhad², Sohrab Morvati², Isaac Rahimian Bogar³

Abstract

Background and Objective: Narcissistic personality disorder is one of the ten types of personality disorder, which is defined by the main characteristic of a pervasive pattern of self-arrogance (in the world of imagination or behavior), the need for admiration, and lack of empathy; In addition, other features have been proposed for this type of disorder, all of which are known as diagnostic features. In psychological texts, these characteristics are defined in two categories: attitudinal characteristics and behavioral characteristics. The purpose of this research was to investigate and redefine the behavioral characteristics of people with narcissistic personality disorder.

Methods and Materials: The method of conducting this descriptive research was content analysis and one of the types of interdisciplinary studies that were conducted from the perspective of psychology, Quran and Hadith; The library method was also used to collect its data.

Results: The findings of the research showed that the characteristics of self-arrogance, shamelessness, jealousy, showing off, self-centeredness, power orientation, humiliation and exploitation of others are among the behavioral characteristics of this disorder, which are found in psychology and Islamic teachings have been taken into consideration.

Conclusion: The results of the research showed that narcissistic personality disorder has a set of behavioral characteristics that manifest both in relation to the narcissist himself and in relation to others. Although in the religious approach personality disorder and its characteristics are beyond what is proposed in psychology, however, following the verses and traditions and matching with the psychological foundations, a set of characteristics It was found that in both its religious and psychological aspects, it has been mentioned and explained as the behavioral characteristics of narcissistic people.

Keywords: Narcissistic personality disorder, Narcissism, Psychology, Traditions, Quran, Behavioral characteristics

1*. Corresponding Author: PhD Graduated in Quranic and Hadith Sciences, Faculty of Theology, Ilam University, Ilam, Iran

hasanvafa88@yahoo.com

2. Professor Department of Quranic and Hadith Sciences, Faculty of Theology, Ilam University, Ilam, Iran

3. Associate Professor Department of Clinical Psychology, Faculty of Psychology and Educational Sciences Semnan University, Semnan, Iran